

گفتگوی پیام فدایی با رفیق فریبرز سنجری در باره روزهای منتهی به قیام بهمن ۵۷ و تکوین تشکیلات چریکهای فدایی خلق ایران (بخش ششم)

توضیح پیام فدایی:

با اوج گیری انقلاب سال های ۵۶ و ۵۷ که آزادی زندانیان سیاسی در جریان آن، یکی از خواست های توده های میلیونی بپاخاسته بود، رژیم وابسته به امپریالیسم شاه که زیر ضربات انقلاب، آخرین نفس های خود را می کشید، مجبور به تن دادن به خواست انقلاب و آزادی زندانیان سیاسی از زندان های سراسر کشور گشت. در ۲۰ دی ماه سال ۱۳۵۷ آخرین دسته از زندانیان سیاسی از سیاهچال های رژیم شاه آزاد گشتند. به همین مناسبت گفتگویی ترتیب داده ایم با رفیق فریبرز سنجری که در آن سال جزء آخرین دسته زندانیان سیاسی بود که از زندان آزاد شدند. در این گفتگو به این واقعه و سیر پر شتاب رویداد ها در آن روزهای پر خروش انقلاب می پردازیم و به خصوص تلاشمان این است که برای روشنی افکندن بر گوشه ای از تاریخ پر فراز و نشیب آن دوره به ویژه برای نسل جوان، از چرایی و چگونگی جدایی رفقای معتقد به نظرات اولیه چریکهای فدائی خلق - که با نام رفیق مسعود احمدزاده شناخته می شود- از سازمان چریکهای فدائی خلق بعد از قیام بهمن جویا شویم و به خصوص دید واقعی تری از چگونگی تشکیل مجدد چریکهای فدائی خلق ایران و روندی که طی کرد، به دست آوریم.

پیام فدایی: از فعالیت هایی که بعد از استفاده از نام چریکهای فدائی خلق ایران و استقبالی که هواداران انقلابی سازمان از حرکت شما کردند بگوئید؟

فریبرز سنجری: فعالیت های تشکیلات ما در آن زمان در حوزه های مختلفی پیش می رفت. یکی از این حوزه ها سازماندهی نیرو هایمان بود. در همین راستا به روابطی که در تبریز داشتیم شکل منظمی دادیم. در ابتدا مسئولیت این قسمت با رفیق فرزاد بود. ولی با توجه به این که او دیگر به فعالیت هایش ادامه نداد، مسئولیت او را به رفیق محسن فرزانیان که نام مستعارش سیروس بود واگذار کردیم (رفیق فرزانیان در اوائل سال ۶۰ در جریان یورش سراسری جمهوری اسلامی به مردم ایران، به دست دژخیمان جمهوری اسلامی گرفتار آمد و به دست آنان اعدام شد. یادش گرامی باد).

سازماندهی نیروهایی که در تبریز به طرفداری از ما برخاسته بودند نه تنها در رابطه با خود این شهر اهمیت داشت، بلکه به ایجاد ارتباطات دیگر نیز یاری رساند. در این میان میاندوآب یکی از شهرهایی بود که رفقای فعال زیادی در آنجا حول تشکیلات چریکهای فدائی خلق گرد آمدند. از جمله تعدادی از کارگران فعال این شهر به هواداری از تشکیلات ما برخاستند مثل رفیق نوروز قاسمی که در کارخانه قند میاندوآب در بین کارگران فعالیت می کرد و از محبوبیت زیادی در بین آنان برخوردار بود. او جزو شورای کارگری این کارخانه بود. تبریز در عین حال به مرکزی برای ایجاد ارتباط با کردستان تبدیل شد و امکان رفت و آمد به آن منطقه را برای ما تسهیل نمود. به واقع رفیق روح انگیز دهقانی که با مادر و دو فرزندش در تبریز زندگی می کردند، خانه اش را در اختیار تشکیلات چریکهای فدائی خلق قرار داد و رفقانی که به کردستان رفت و آمد می کردند در رفتن و برگشتن از کردستان ابتدا در این خانه می ماندند. (رفیق روح انگیز دهقانی و رفیق نوروز قاسمی در ۸ تیر ۱۳۶۰ به دست دژخیمان جمهوری اسلامی تیرباران شدند. یادشان گرامی باد).

در بروجرد و اصفهان و شیراز هم در همین دوران روابط منظمی شکل گرفت. نقش بیشتر این هسته ها تبلیغ مواضع سازمان و توزیع انتشارات تشکیلات و گسترش روابط بود. این سه قسمت هر کدام توسط یک رفیق رابط به تهران متصل می شدند که مسئولیتشان با من بود. در همین دوران با توجه به روابط گسترده ای که در مازندران به وجود آمده بود یکی از رفقا (سهراب) به مازندران رفت و در آنجا مستقر شد. در اواخر مهر ماه همین سال رفقای مازندران نشریه ای به نام "خبرنامه مازندران" منتشر نمودند که انتشارش تا اوائل سال ۶۰ ادامه داشت. جهت کمک به چاپ این نشریه، رفیق مادر هم به مازندران اعزام شد. تا جایی که به خاطر دارم بار اصلی نشریه بر دوش رفیقمان سهراب بود و رفیقمان نوری (عبدالعظیم صبوری) نیز در این کار شرکت داشت و یاری می رساند. رفیق نوری در حدود سال ۶۴ پس از آن که از کردستان به تهران رفت دستگیر و توسط دژخیمان جمهوری اسلامی اعدام شد (یادش گرامی باد).

همچنین با توجه به فعالیت های رو به رشد رفقای خوزستان، رفقا صبوری و اشرف برای سر و سامان دادن به روابط رفقای هوادار در این منطقه به آبادان رفتند. البته آنها در آنجا ساکن نشدند و بعد از مدتی برگشتند.

پرسش: به گونه ای که شما گفتید "خبرنامه مازندران" اولین نشریه شما بود. آیا مواضع و نظرات تشکیلات را صرفاً از طریق این نشریه به اطلاع جامعه می رساندید یا وسایل دیگری هم داشتید؟

پاسخ: ما چه قبل از راه افتادن این خبرنامه و چه بعد از آن، با انتشار کتاب ها و جزوات گوناگون توده ها و فعالین سیاسی در جامعه را در جریان نظرات و مواضع سیاسی خود قرار می دادیم. بعد از این که اعلامیه و یک جزوه در رابطه با تحریم مضحکه انتخاباتی مجلس خبرگان جمهوری اسلامی منتشر نمودیم - که اولین اعلامیه و جزوه ما با اسم چریکهای فدائی خلق بود- در رابطه با مسائل گوناگون و رویدادهای مختلف هم کار صدور اطلاعیه و انتشار جزوه های مختلف را به طور مرتب ادامه دادیم. در آن دوره تراکت هائی هم منتشر می کردیم و با جملات کوتاه ولی مشخص در آن تراکت ها، هم دست به روشنگری می زدیم و هم در مورد اعمال حکومت افشاگری می کردیم. اینها بخشی از انجام وظایف تبلیغی و ترویجی ما در آن شرایط بود. در این میان نقش رفقای هوادار در رابطه با پخش کتاب ها و جزوات و اعلامیه ها و تراکت ها و همینطور خبرنامه مازندران برجسته بود. آنها در هر جایی که امکان داشتند یا میز کتاب می گذاشتند و از این طریق دیگران را متوجه انتشارات چریکهای فدائی خلق می نمودند و به پخش آنها اقدام می کردند و یا در محل های مشخصی مثل روبروی دانشگاه ها می ایستادند و کتاب ها یا دیگر انتشارات چریکهای فدائی خلق را در دستشان گرفته و با توزیع آنها در میان مردم در رابطه با مواضع سازمان اطلاع رسانی می کردند.

پرسش: امروز خیلی ها می دانند که محتوای نوشته ها و کل تبلیغات شما در آن زمان با آنچه عموماً در آن زمان توسط سازمان ها و جریانات چپ در مورد اوضاع جاری، ماهیت رژیم جدید و تحلیل از جامعه و وظایف نیروهای انقلابی مطرح می شد متفاوت بود. در این مورد کمی توضیح دهید.

پاسخ: بله واقعیت این طوری بود و از این جنبه که مطرح کردید بیشتر نیروهای سیاسی در یک طرف و تشکیلات چریکهای فدائی خلق در طرف دیگر قرار داشت. مطالبی که ما منتشر می کردیم حاوی نظرات و موضع گیری های واقعاً انقلابی بود و به واقع حرف دل کارگران و زحمتکشان جامعه ایران بود. به همین خاطر هم سازمانی که به اسم چریکهای فدائی خلق فعالیت می کرد و برخی دیگر از نیروهای سیاسی که به اسم چپ کار می کردند، نسبت به آن نظرات و مواضع حساس بودند و با ما زاویه داشتند. به این دلیل آنها حاضر نبودند تشکیلات ما را به رسمیت بشناسند و هم جهت با رهبران غاصب سازمان شدیداً سعی در ایزوله کردن ما داشتند.

اما واقعیت این است که محتوای مطالبی که ما منتشر می کردیم در شرایط آن روز جامعه از اهمیت زیادی برخوردار بود. ما از طریق تراکت، اعلامیه و جزوه به مردم در مورد این که رژیم به دلیل ماهیت ضد خلقی اش سرکوب سیستماتیک خود علیه مردم را آغاز خواهد کرد هشدار می دادیم؛ و در همان حال راه درست مبارزه که از نظر ما اولاً پیشبرد مبارزه مسلحانه ای بود که خود توده ها به آن دست می زدند و ثانیاً کمک به توده ها برای سازماندهی مسلح خود و آمادگی برای مقابله با حمله مسلحانه رژیم بود را نشان می دادیم و در این مورد به روشنفکران مبارز و انقلابی و به توده ها هشدار می دادیم. به یاد دارم که وقتی حکومت از مردم خواست تا سلاح هائی که در جریان قیام بهمن و حمله به پادگان ها به دست آورده بودند را به کمیته های رژیم تحویل دهند، ما از طریق اعلامیه و تراکت، توده ها را به سرپیچی از خواست حکومت دعوت کردیم و از آنها خواستیم که سلاح های خود را برای مقابله با حکومت حفظ نمایند. البته روی این امر هم تأکید کنم که ما مبارزه مسلحانه را تنها راه رهائی مردم از سلطه دشمنانشان می دانستیم ولی این شکل مبارزه را تنها شکل مبارزه نمی دانستیم و به همین خاطر هم با تأیید مبارزات توده ها در اشکال مختلفی که جریان داشت سیاست شرکت در آن مبارزات و ارتقای سطح آن ها را پیش روی خود گذاشته بودیم. برای نمونه شرکت فعال ما در خانه کارگر تهران و یا در کارخانجات مختلف در هر جایی که رفقایمان امکان حضور در آنها داشتند، از جمله فعالیت هائی بود که در پرتو این سیاست صورت می گرفت.

پرسش: به واقع در آن مقطع هر روز حادثه جدیدی پیش می آمد که نیاز به موضع گیری داشت و می بایست در هر مورد مشخص به مبارزین در جامعه رهنمود داد. با توجه به این واقعیت قابل درک است که شما هم به نوبه خود درگیر مسایل گوناگون بودید، جدا از این که به تبلیغ راه مبارزه مسلحانه هم می پرداختید. این طور نیست؟

پاسخ: بلی درست می گویند. در شرایطی که هنوز توده های انقلابی در صحنه مبارزه بودند، حوادث مختلفی اتفاق می افتاد آنهم پشت سر هم. به یاد دارم که در مرداد ماه ۱۳۵۸ خمینی در چارچوب سیاست سرکوب آزادی ها شانناژ علیه مطبوعات را شروع کرد و نشریات از قولش نوشتند که امام روزنامه آیندگان را نمی خواند. به دنبال این امر در ۱۶ مرداد آن سال برخی مطبوعات از جمله روزنامه آیندگان که اخبار و مسائلی که در کشور می گذشت را تا حدی بدون سانسور در اختیار مردم قرار می دادند مورد یورش حزب الهی ها قرار گرفتند. در جریان یورش به روزنامه آیندگان آنها شعار می دادند "حزب فقط حزب الله، رهبر فقط روح الله"، و با این شعار ارتجاعی برای خاموش کردن هر صدای مخالف و آزادیخواهانه به طور وحشیانه به دفتر این روزنامه هجوم بردند. به دنبال یورش جمهوری اسلامی به روزنامه آیندگان ما با صدور اعلامیه ای در ۱۸ مرداد ماه ۵۸ این عمل ضد مردمی را محکوم نمودیم. نکته بسیار مهم و قابل توجه در این اعلامیه آن بود که ما در آن اعلامیه یورش به مطبوعات را نقطه ای از خطی اعلام کردیم که در روند خود به حمله به دیگر مراکز تجمع و اعتراض و نهادهای مردمی کشیده خواهد شد؛ و گفتیم که مردم تنها با مبارزه برای نابودی حاکمیت موجود قادر به پایان دادن به چنان حملاتی و به طور کلی جلوگیری از سیطره اختناق در جامعه خواهند بود. به واقع ما در آن اعلامیه به طور روشن به همه هشدار دادیم که تا جمهوری اسلامی بر قدرت باشد نه از آزادی مطبوعات خبری خواهد بود و نه از آزادی های دیگر. قابل تأکید است که امروز که نزدیک به ۴۳ سال از سلطه رژیم ددمنش جمهوری اسلامی

می گذرد آنچه ما در آن اعلامیه پیش بینی کرده بودیم متأسفانه در تمامی این سال های طولانی، در نتیجه حاکمیت ننگین این رژیم با برجستگی به اثبات رسیده است. در این اعلامیه که دومین اعلامیه تشکیلات ما بود همراه با اشاره به عملکردهای دولت حاکم و برخوردش به مبارزات توده ها، در ضمن تأکید شده بود که هیئت حاکمه خود را برای قتل عام دیگری در کردستان آماده می کند.

پرسش: این نکته آخر که گفتید قابل تأمل است. چون تاریخی که برای اعلامیه تان در رابطه با حمله به روزنامه آیندگان ذکر کردید ۱۸ مرداد بود. اتفاقاً حمله به کردستان از طرف ارتش شاهنشاهی که اسمش را کرده بودند ارتش اسلامی در تاریخ ۲۸ مرداد ۱۳۵۸ صورت گرفت، یعنی دقیقاً ۱۰ روز بعد از صدور اعلامیه ای که از آن نام بردید. با توجه به این که می گوئید در آن اعلامیه از قصد رژیم نسبت به حمله به کردستان هم سخن گفته بودید، پس پیش بینی شما درست از آب در آمد. حالا باید پرسید که شما بر چه اساسی این پیش بینی را کرده بودید؟

پاسخ: این یک واقعیت است که درست ده روز بعد از پیش بینی اعلامیه ۱۸ مرداد ما، خمینی علیه خلق کرد اعلام جهاد کرد و یورش سراسری ارتجاع حاکم به خلق کرد شروع شد. در مورد این که ما بر چه اساسی معتقد شده بودیم که جمهوری اسلامی قتل عام دیگری در کردستان به راه خواهد انداخت، ببینید همانطور که در پاسخ به پرسش های قبلی توضیح دادم تحلیل ما از ماهیت قدرت دولتی بعد از سقوط رژیم وابسته به امپریالیسم شاه نشان می داد که رژیم جانشین رژیم شاه نیز رژیمی وابسته به امپریالیسم است که توسط قدرت های امپریالیستی برای سرکوب انقلاب البته به نام انقلاب به قدرت رسیده است تا سلطه امپریالیسم و نظام سرمایه داری وابسته را حفظ و حراست کند. با این تحلیل ما می دانستیم که روبنای نظام سرمایه داری وابسته جز دیکتاتوری نمی تواند باشد. ما در شرایطی که خیلی ها آن را "بهار آزادی" تلقی می کردند بر این نظر بودیم که ممکن است به دلیل شرایط انقلابی در جامعه قدرت دولتی نتواند تا مدتی همچون گذشته بگیرد و بیند راه بیندازد. اما شک نباید کرد که در همین جهت گام بر خواهد داشت. علاوه بر تحلیل مارکسیستی اوضاع، خُب، خود واقعیت هم این را نشان می داد. ما این واقعیت را در سرکوب خلق ترکمن و نوروز خونین سنجیده بودیم. به واقع دار و دسته خمینی در عمل از همان روز اول قصد و روحیه سرکوبگرانه خود را نشان داده بود. متأسفانه سازمان های سیاسی فعال در صحنه نمی خواستند به این واقعیت معترف شوند و این اعمال ضد خلقی و جنایت بار را اغلب به جناح به اصطلاح "انحصارطلب" رژیم نسبت می دادند. ما بر اساس تحلیل مان از ماهیت جانشین رژیم شاه و به حساب آوردن سرکوب های تا آن زمان توده ها توسط این رژیم مطمئن بودیم که جنایات جمهوری اسلامی در کردستان نه پایان ماجرا که آغاز آن می باشد.

پرسش: در آن روز حمله به کردستان با چه توجیهی صورت گرفت و چه پیش آمد؟

پاسخ: در ۲۸ مرداد ۵۸ خمینی یکی از رذیلانه ترین چهره های خود را به نمایش گذاشت. او در زمان شاه حاضر نشده بود علیه رژیم شاه اعلام جهاد کند و حتی وقتی مردم در ۲۱ و ۲۲ بهمن ۵۷ جهت سرنگونی آن رژیم وابسته به امپریالیسم با حمله به پادگان ها و مراکز سرکوب رژیم شاه به قیام مبادرت نمودند، ایادی خود را به خیابان ها فرستاده بود که اعلام کنند "امام هنوز دستور جهاد نداده است"، حتی روزنامه های آن زمان مثل روزنامه اطلاعات هم از قول خمینی نوشتند که او هنوز دستور جهاد نداده است. اما حال همین "امام" حدود ۶ ماه پس از به قدرت رسیدنش علیه خلق رنج دیده کرد که از ستم ملی در رنج بود با وقاحت تمام اعلام جهاد نمود. همانطور که ذکر کردم پیش بینی ما در رابطه با این حمله مبتنی بر تحلیلی عینی از ماهیت رژیم جدید و فعالیت های سرکوبگرانه اش بود. ما می دیدیم که رژیم سرکوبگری بر سر کار آمده است که هیچ حقی برای مردم قائل نبود چه رسد به حق تعیین سرنوشت خلق ها.

مردم کردستان که در زمان شاه شدیداً تحت ستم ملی قرار داشتند، حال که شاه به قدرت توده ها از قدرت ساقط شده بود به حق، خواستار تحقق حقوق ملی خود بودند و بر این اساس شعار خودمختاری را مطرح کرده و خواهان آن بودند که کردستان در چهارچوب ایران از حق خودمختاری برخوردار شود. اما جمهوری اسلامی حاضر به تن دادن به این خواست نبود و با ریاکاری، مردم مبارز کرد را متهم به تجزیه طلبی می کرد. این اتهام دروغین البته در آن زمان اصلاً با مطالبات خلق کرد انطباق نداشت. این رژیم همچون رژیم شاه چنان ضدیتی با خلق کرد داشت که حتی حاضر نبود کلمه خودمختاری مورد نظر آنها را تکرار کند و در این رابطه لفظ "خودگردانی" را به کار می برد. خمینی در ۲۶ مرداد سخنانی گفت که ضدیتش را با توده های تحت ستم کرد عریان ساخت و همه ماهیت ضد مردمی اش را بروشنی مقابل چشم مردم سراسر ایران قرار داد. او گفت که "اگر ما از اول ... به طور انقلابی عمل کرده بودیم، قلم تمام مطبوعات را شکسته بودیم و تمام مجلات فاسد و مطبوعات فاسد را تعطیل کرده بودیم، و رؤسای آنها را به محاکمه کشیده بودیم و حزب های فاسد را ممنوع اعلام کرده بودیم، و رؤسای آنها را به سزای خودشان رسانده بودیم، و چوبه های دار را در میدان های بزرگ برپا کرده بودیم و مفسدین و فاسدین را درو کرده بودیم، این زحمت ها پیش نمی آمد".

آیا این رأس حاکمیت جمهوری اسلامی روشن تر از این می توانست ضدیت حکومتش را نه تنها با مردم کرد بلکه با همه توده های تحت ستم و انقلابی ما نشان دهد؟ بیچاره آن نیرو های سیاسی ای که به رغم همه این حرف ها و اعمال ددمنشانه حکومت، باز هم جمهوری اسلامی را رژیمی ملی معرفی کرده و به دنبال نیمه مترقی و ضد امپریالیست در این رژیم سراپا جنایتکار می گشتند. یا از ضرورت شکوفائی آن دم می زدند. به دنبال سخنان بی شرمانه خمینی علیه نیروهای انقلابی و خلق کرد، ارتش شاهنشاهی و امپریالیست ساخته، به همراه سپاه پاسدارانی که به تازگی توسط خود ارتش ضد خلقی به وجود آمده بود، یورش به خلق کرد را آغاز کردند و به شعله های خانمانسوز جنگی در کردستان دامن زده شد که به جنگ سه ماهه معروف

گشت. در این جنگ با توجه به مقاومت قهرمانانه خلق کرد و پیشمرگان قهرمانش، ارتش با آنهمه ابهتی که با نام ارتش شاهنشاهی و بعد اسلامی برایش قایل بودند، دچار شکست شد. در نتیجه امامی که با هارت و پورت اعلام جهاد کرده بود در بستر مقاومت قهرمانانه خلق رزمنده کرد و پیشمرگان دلیرش مجبور شد سه ماه بعد از همه جنایاتی که ارتش و پاسداران رژیمش علیه خلق کرد مرتکب شده بودند، با فضاقت تمام از آتش بس سخن گفته و خواهان صلح گردد. از آنجا که نیروهای مسلح جمهوری اسلامی در کردستان شکست خورده بودند بطور طبیعی جمهوری اسلامی دنبال فرصت برای سازماندهی بهتر نیروهای سرکوبش بود و به همین دلیل هم خمینی در ۲۶ آبان ۵۸ از صلح و فرمان عفو عمومی دم زد.

پرسش: پس این اولین یورش به خلق کرد بود که با آن می خواستند این خلق را در مقابل خود به تمکین وادار کنند.

پاسخ: نه به هیچ وجه جنگ سه ماهه اولین یورش جنایتکارانه دار و دسته خمینی به خلق کرد نبود. اساساً از همان روزهای قیام این رژیم جانشین رژیم شاه با مردم کردستان مشکل داشت. به دلیل عدم تمکین این مردم به رژیمی که خمینی بر سر آن قرار داشت، نیروهای مرتجع در کردستان از همان روزهای اول برخوردی با مردم مبارز کردستان به وجود می آوردند. به همین دلیل هم دولت بازرگان بلافاصله پس از قیام بهمن در همان ماه بهمن یکی از مهره های دولت خود یعنی داریوش فروهر را برای آرام کردن منطقه به کردستان و اگر اشتباه نکنم به مهاباد فرستاد. داریوش فروهر زمانی که جبهه ملی یک جریان سیاسی واقعاً ملی بود یکی از اعضای مؤثر آن محسوب می شد. ولی با گذشت زمان و تغییراتی که در ساخت جامعه به وجود آمده بود از جبهه و ملی بودن آن دیگر اثری نمانده بود. با این حال با توجه به چنان سابقه ای در مورد فروهر، حاکمان وقت تصور می کردند که می توانند او را در نزد مردم گرد یک فرد ملی جا زده و از طریق او موفق به آرام کردن اوضاع در کردستان شده و برای خود وقت بخرند.

پس از بازگشت فروهر از کردستان با این که او ظاهراً به توافقاتی با مردم مبارز کردستان و نیروهای سیاسی رسیده بود ولی دولت بازرگان حاضر نشد به توافقات نماینده اش با مردم کردستان پایبند مانده و مطابق توافقات صورت گرفته رفتار کند. چرا که حاکمیت جدید خواهان سرکوب و به خاک و خون کشیدن توده های تحت ستم کرد و نه توافق و قبول خواست های برحق آنان بود. مذاکرات تنها ابزاری برای خرید وقت برای سازماندهی و آماده ساختن نیروهای سرکوبی بود که در جریان قیام بهمن ضربه خورده بودند.

جمهوری اسلامی از اسفند ۵۷ حمله به کردستان را آغاز نمود. از ۲۷ اسفند سال ۵۷ یعنی سه روز مانده به عید سال ۵۸ و درست حدود یک ماه بعد از قدرت گیری این دار و دسته جنایتکار، ارتش شاهنشاهی که یک شبه به ارتش اسلامی بدل شده بود مردم سنندج را از هوا و زمین مورد حملات نظامی خود قرار داد. در بحبوحه این جنگ یک بار دیگر هیأتی از رژیم این بار در سطحی بالا با سرپرستی طالقانی و با شرکت بهشتی و رفسنجانی و بنی صدر و ... عازم کردستان شد. با این حال حملات ارتش با استفاده از هلیکوپترهای مجهز به مسلسل تا ده فروردین ادامه یافت. در فرهنگ سیاسی ایران این یورش وحشیانه به عنوان "نوروز خونین سنندج" معروف است و با معنای روشنی که این عبارت داراست شناخته می شود. در جریان این هجوم ارتش، بیش از ۲۰۰ تن از مردم شهر سنندج شامل زنان و کودکان کشته شدند. در روزنامه های آن زمان می شد گزارشاتی مطالعه نمود که نشان می داد تیمسار قرنی -رئیس ستاد کل ارتش اسلامی- حتی به درخواست حاج سید جوادی وزیر کشور دولت بازرگان مبنی بر توقف حمله به مردم واقعی نمی گذاشت. معلوم شد که او حکم سرکوب خونین مردم کردستان را از طرف خمینی دریافت کرده بود و خود خمینی نیز مستقیماً دستور اربابان امپریالیست خود را اجرا می کرد.

پرسش: جدا از نوروز خونین سنندج نیرو های جمهوری اسلامی در نرده هم دست به کشتار مردم زده بودند. این طور نیست؟

پاسخ: بله. در آخر فروردین سال ۵۸ حزب دمکرات کردستان متینگی در شهر نرده برگزار نمود که سخنران این تجمع دکتر قاسملو بود. اما در همان آغاز میتینگ عده ای مزدور تحت عنوان مخالفین حزب دمکرات به این گردهمایی مسلحانه حمله کردند که در اثر آن زد و خورد شدیدی بین دو طرف به وجود آمد که منجر به کشته شدن تعدادی از هر دو طرف گردید. نرده از شهرهائی بود که بیشتر جمعیت اش ترک بودند اما در این شهر سال های سال ترک و کرد با هم برادرانه زندگی می کردند. طرفداران دار و دسته خمینی با دسیسه تفرقه افکنی بین خلق های کرد و ترک سعی در ایجاد اخلاف در مبارزات حق طلبانه مردم کرد می نمودند و حمله صورت گرفته را هم ناشی از اختلاف کرد و ترک جا زدند. قبل از این در مریوان هم در ۹ اسفند ماه ۵۷ یک گردهمایی به دعوت شورای انقلاب مریوان برگزار شده بود که به این میتینگ هم حمله شد و در طی آن چند نفر کشته و مجروح شدند. حمله کنندگان ظاهراً بی هویت بودند ولی خیلی زود روشن شد که این تهاجم و توطئه نیز کار طرفداران خمینی می باشد.

پرسش: تا جایی که به یاد دارم شما گفتید در همان آغاز تشکیل سازمانتاتان تعدادی از رفقایان را به کردستان فرستادید. این رفقا در زمان هجوم ارتش به کردستان در چه وضعی قرار داشتند؟

پاسخ: درسته، همانطور که قبلاً اشاره کردم بر اساس تصمیم مرکزیت تعدادی از رفقا با مسئولیت رفیق حرمتی پور به کردستان رفتند. در آن زمان بیشتر شهرهای کردستان تحت کنترل پیشمرگان خلق کرد قرار داشت. روی این نکته تأکید کنم که چریکهای فدائی خلق در میان خلق کرد، همانند همه نقاط ایران از اعتبار خاصی برخوردار بودند و نیروی زیاد و چشمگیری هوادار سازمانی بودند که به دروغ آن اسم را پدک می کشید. ولی با توجه به برخوردهای سازشکارانه آن سازمان که رژیم جمهوری اسلامی را ملی می خواند خیلی از مردم

کرد و پیشمرگان به تدریج صفوف این سازمان را ترک می کردند. با این حال هنوز این سازمان به اصطلاح چریکهای فدائی خلق که تحت نفوذ اپورتونیست ها قرار داشت یکی از نیروهای پر قدرت کردستان شمرده می شد و همراه با حزب دمکرات کردستان ایران و سازمان انقلابی زحمتکشان ایران-کومله در کنترل منطقه نقش داشت. در آن زمان رفقای ما در بوکان و مهاباد و سنندج مقرهائی ایجاد کرده بودند. در سنندج تعدادی از انقلابیون کرد به طرفداری از خط رفیق احمدزاده گروهی شکل داده و تحت عنوان "جانبداران چریکهای فدائی خلق ایران" فعالیت می کردند. مسئول اصلی این گروه رفیقی بود به نام شاهرخ زندکریمی. این رفقا در محله شریف آباد سنندج خانه یکی از ساواکی‌های معروف سنندج را مصادره و در آن کتابخانه‌ای به نام "کتابخانه شهید احمدزاده" ایجاد کرده بودند. این رفقا در جریان نروز خونین سنندج فعالانه در مقاومت مردم سنندج شرکت داشتند و در ارتباط نزدیک با سازمان کومه له عمل می کردند. با استقرار رفیق حرمتی پور و بقیه رفقای تشکیلات در کردستان به طور طبیعی با این رفقا یعنی جانبداران ارتباط گرفته شد. پس از این ارتباط "کتابخانه شهید احمدزاده" به مقر جانبداران چریکهای فدائی خلق تغییر کرد که به معنای حضور تشکیلات ما در سنندج بود. در جریان جنگ سه ماه رفقای ما که در سنندج حضور داشتند در جنگ خلق کرد با ارتش ضد خلقی در کنار خلق کرد می جنگیدند. که در فرصت دیگری به آن خواهیم پرداخت.

پرسش: می دانیم که با هجوم ارتش به سنندج خمینی قاضی مرگش یعنی خلخال را هم به کردستان فرستاده بود تا او با به راه انداختن اعدام های "فله ای" در آنجا از مردم کردستان زهر چشم بگیرد. در این مورد چه اطلاع مشخصی دارید؟

پاسخ: فقط این را بگویم که بر اساس شنیده های من، خلخال در جریان کشتاری که در سنندج به راه انداخت بیش از ده رفیق از جانبداران چریکهای فدائی خلق را در فرودگاه سنندج اعدام نمود. شاید لازم باشد که برای جوانانی که آن دوران را با چشم خود ندیده اند تاکید کنم که به دنبال دستور خمینی مبنی بر حمله به کردستان و فتوای جهادش علیه خلق کرد، او صادق خلخال جلاذ ویژه اش را نیز به کردستان فرستاد. اولین شهری که خلخال وارد شد پاره بود که قبلاً در دست پیشمرگان خلق کرد بود و به دنبال هجوم ارتش به دست نیرو های مسلح جمهوری اسلامی افتاده بود. خلخال ۲۹ مرداد ۵۸ یعنی درست یک روز بعد از اعلام جهاد خمینی وارد پاره شد. مأموریت او از طرف حاکمان، اعدام بدون هر گونه محاکمه نیروهای مبارز برای گرفتن زهر چشم از مردم بود. به همین خاطر خلخال بی آن که نیاز به تحقیق و دادرسی داشته باشد، تعداد زیادی را به اتهام "مفسد فی الارض" و "محرابه با خدا و رسول خدا" اعدام نمود. او چنین جنایتی را در شهرهای دیگر کردستان هم تکرار کرد و ادامه داد. بر اساس برخی گزارشات، در طول جنگ سه ماهه در کردستان در مدت کوتاهی که خلخال قصاب در آنجا حضور یافته بود، بیش از ۸۰ نفر توسط وی اعدام شدند.

پرسش: اجازه دهید روال این بحث را عوض کنیم و بپردازیم به مسایل خاص تشکیلات شما. مثلاً این سوال که زیاد شنیده ایم را مطرح کنیم که برخی مدعی اند که شما زود از سازمانی که اپورتونیسم بر رهبریش غلبه کرده بود جدا شدید. اینها می گویند که شما اگر جدا نمی شدید می توانستید با جناحی که بعداً به اقلیت معروف شد وزنه قوی تری در مقابل جناحی که در انشعاب سال ۵۹ اکثریت نامیده شد، شکل دهید؟

پاسخ: بلی، من با چنین نظری آشنا هستم. به نظر من این نظر اساساً متوجه چگونگی برخورد رهبری آن زمان سازمان با طرفداران تئوری مبارزه مسلحانه یا هواداران خط رفیق احمدزاده نیست. صاحبان این نظر اصلاً متوجه نیستند که دار و دسته حاکم بر سازمان، در آن زمان به هیچوجه امکان نداد که طرفداران خط احمدزاده در داخل سازمان چریکهای فدائی خلق ایران به فعالیت بپردازند که حالا بحث بشود که ما زود جدا شدیم یا دیر! اتفاقاً من در بخش های پیشین این گفتگو با فاکت های روشن نشان دادم که رهبری آن زمان در باره ما چگونه می اندیشید و برخورد می کرد. در شرایطی که ما بر ضرورت مبارزه ایدئولوژیک تاکید می کردیم آنها بر عکس مدعی بودند که مبارزه ایدئولوژیک با نظرات ما را در زندان انجام داده و دیگر نیازی به این کار نمی بینند. اگر به یاد داشته باشید در همین گفتگو اشاره کردم که وقتی من از آنها خواستم که موقعیت من و رفقای هم فکرم را در سازمان روشن کنند پاسخ دادند که من در هر کجای ستاد مایل هستم می توانم کار کنم به شرط آن که در مسائل سیاسی دخالت نکنم! وقتی رفیق اشرف پیشنهاد داد که سازمان مبارزه ایدئولوژیک بین خط غالب بر سازمان و خط طرفداران تئوری مبارزه مسلحانه را بپذیرد با این پیشنهاد مخالفت کرده و بجایش از او خواستند که مسئولیت نشریه کار را بپذیرد! همچنین آنها به طور آشکار از پذیرش عضویت همه رفقای خط رفیق احمدزاده در سازمان سر باز زدند، و وقتی هم که ما از آنها خواهان امکانات شدیم سه عدد سلاح در اختیار ما گذاشتند، با این استدلال که ما فقط سه نفر از شما را عضو سازمان می شناسیم! بنابراین این نظر که گویا ما زود از آن سازمان جدا شدیم با هر نیتی که مطرح شده باشد اساساً روندهای عینی را در نظر نگرفته و به همین دلیل یک قضاوت شدیداً ذهنی است. واقعیت این است که باند حاکم بر سازمان که واقعاً با باند بازی و عدم اطلاع رسانی به بدنه گسترده سازمان، کارهایش را پیش می برد به هیچوجه تحمل نظر مخالف را نداشت. آنها چنته خالی خودشان و عدم صلاحیت شان را با تکیه بر ابزارهای تشکیلاتی که متأسفانه به دستشان افتاده بود لاپوشانی کرده و خط خودشان را پیش می بردند. بنابراین جدائی ما از اپورتونیسمی که تحملش هر لحظه می توانست رسوائی به بار آورد نه تنها زود نبود بلکه با توجه به شروطی که طرح می کردند ضروری و اصولی بود. بگذارید این را هم اضافه کنم که اتفاقاً در آن دوران، آتش برخی از کسانی که بعداً در جناح اقلیت قرار گرفتند در برخورد به ما از آنهایی که گذشته سازمان را کاملاً رد می کردند تندتر بود. در همان زمان یکی از کسانی که در جریان بحث های درونی سازمان قرار داشت به من گفت که وقتی بحث شماها می شود این کسانی که

مدعی قبول جزئی هستند بیشتر با حضور شما در سازمان مخالفت می کنند تا آنهایی که می گویند نه جزئی را قبول داریم و نه احمدزاده را.

گرچه با توضیحات بالا نادرستی نظر فوق را نشان دادم اما بگذارید صرفاً جهت اطلاع ابراز کنندگان این نظر اضافه کنم که اتفاقاً بعد از اینکه ماشالله فتاپور در ۲۶ اردیبهشت ۵۸ در دانشگاه صنعتی به دروغ و به آن شکل زشت از اخراج رفیق اشرف سخن گفت، رفیق اشرف نامه ای اعتراضی به رهبری آن زمان نوشت و تحریفات و دروغین بودن موضوع اخراج را به آنها گوشزد کرد و این نامه قبل از انتشار مصاحبه بود. ولی با این حال آنهایی که خود را بر خَر مُراد سوار می دیدند نیازی ندیدند که به این نامه پاسخ داده و گامی در جهت اصلاح اشتباهات خود بردارند. این واقعیت هم بیانگر آن است که ما تا آخرین لحظه تلاش کردیم تا این جدائی رخ ندهد. (ادامه دارد)